**دموکرات های مسلمان: تحلیل دو دهه ظهور دموکراسی اسلامی**

**نصر، ولی رضا**

شبحی درحال سربرآوردن در دنیای مسلمانان است.این شبح مشخص نه روح‏ بدخواه و به کرات مورد بحث قرار گرفته افراطگرایی بنیادگرایانه است و نه امید موهومی‏ به نام اسلام لیبرال در عوض،این شبحی که من در ذهن دارم،نیروی سومی است؛روند امیدوارکننده‏ای-که اگرچه تا حدودی مبهم است-اما من آن را دموکراسی اسلامی‏ می‏خوانم؛چیزی که من آن را تجسم و یادآوری آگاهانه خاطره سنت سیاسی مربوط به‏ احزاب دموکرات مسیحی اروپا می‏دانم.

ظهور و آشکار شدن دموکراسی اسلامی به مثابه یک«واقعیت مرسوم بین مردم‏ عادی»طی 15 سال گذشته،خیره‏کننده و چشمگیر بوده است.با وجود اینکه همه‏ طرفداران و شارحان آن تا اینجای کار از این امر ابا داشته‏اند که این عنوان را برای آن‏ انتخاب کنند و اگرچه بیشترین سهم از توجهات آکادمیک و سیاسی به این سؤال‏ معطوف بوده است که چگونه اصلاح سیاسی در درون اسلام رخ دهد تا به مثابه‏ مقدمه‏ای برای دموکراتیک‏سازی عمل کند اما واقعیت این است که دموکراسی اسلامی‏ حضوری خیره‏کننده داشته است.از اوایل دهه 1990 گشایش‏های سیاسی در تعدادی‏ از کشورهای اسلامی با اکثریت جمعیت مسلمان(و باید اعتراف کرد که همگی نیز خارج‏ از جهان غرب بوده‏اند)به تجربه احزاب اسلام‏گرا-البته غیراسلامی-منجر شده که‏ به‏گونه‏ای موفقیت‏آمیز برای کسب رأی در بنگلادش،اندونزی،مالزی،پاکستان(قبل از کودتای نظامی 1999)و ترکیه به رقابت با دیگر احزاب پرداخته‏اند.

برخلاف احزاب اسلامی با دیدگاه‏های خاص خودشان در مورد حاکمیت شریعت‏ (قانون اسلام)یا حتی یک خلافت احیا شده،دموکرات‏های مسلمان به حیات سیاسی‏ از منظری عملگرایانه می‏نگرند.آنها این ادعای احزاب اسلامی کلاسیک و سنتی را که‏ اسلام،پیگیری دولت شرعی را فرمان داده،رد کرده یا حد اقل بی‏اعتبار می‏دانند و هدف‏ اصلی‏شان این است که حزب اسلامی این جهانی‏تر با خط مشی‏های استادانه قابل اعتماد انتخاباتی و ائتلاف‏های با ثبات اداره کشور جهت خدمت به منافع فردی و جمعی را پدید آورند-حال چه اسلامی چه سکولار-که این اتفاق در عرصه دموکراتیکی رخ می‏دهد که مرزهای آن هم از سوی برندگان و هم از سوی بازندگان انتخاب مورد احترام قرار می‏گیرد.احزاب اسلامی به دموکراسی به مثابه چیزی عمیقا مشروح نمی‏نگرند بلکه‏ در بهترین حالت به آن به مثابه ابزار و تاکتیکی می‏نگرند که می‏تواند در به دست آوردن‏ قدرت جهت ایجاد دولت اسلامی مثمرثمر واقع شود.اما برخلاف آنها،دموکرات‏های‏ اسلامی به دنبال مصون نگه داشتن در درون سیاست نیستند؛اگرچه واقعا مایلند که از پتانسیل و توان بالقوه‏اش استفاده کنند تا به آنها در بودن انتخابات کمک کند. ظهور دموکرات‏های مسلمان،تلفیق و یکپارچگی ارزش‏های دینی اسلامی-برآمده‏ از آموزه‏های اسلام در باب اخلاق،اصول اخلاقی و تقوا،خانواده،حقوق،روابط اجتماعی‏ و تجارب-را به درون خط مشی‏های سیاسی طراحی شده برای بردن انتخابات شروع‏ کرده است.چالش‏ها و شکست‏ها به‏طور قطع باعث پیچیده‏تر شدن فرایند خواهد شد و نتایج و پیامد کار نیز مشخص نخواهد بود.با این همه،پویایی موجود استحکام و ثبات‏ دموکراتیک،فراتر از قول اصلاح مذهبی و تغییر ایدئولوژیک،احتمالا به دنبال تعریف‏ شرایطی است که تحت آن اسلام و دموکراسی حد اقل در چند کشور با اکثریت مسلمان‏ به تعامل با یکدیگر می‏پردازند.

ولی رضا نصر

طی یک دهه‏ونیم گذشته شاهد رقابت‏های آزاد انتخاباتی برای به دست آوردن کرسی‏های پارلمان‏ قانونگذاری در بنگلادش(1991،1996 و 2001)، اندونزی(1999 و 2004)،مالزی(1995،1999 و 2004)،پاکستان(1990،1993 و 1997) و ترکیه(1995،1999 و 2002)بوده‏ایم.طول‏ این عصر یا دوره انتخاباتی و تغییراتی که این دوره‏ به راه انداخته است،به ما اجازه می‏دهد تا فراتر از یک«تصویر کلی»از اولویت‏های سیاسی اسلامی‏ حرکت کنیم تا از این طریق روندهای گسترده‏تر را ردیابی کنیم.چنین روندهایی شکل چیزهایی را که‏ در بین احزاب و خط مشی‏های سیاسی وجود دارد -که به احتمال زیاد اصول استراتژیک میانه‏رویی‏ را در کشورهای اسلامی مسلط خواهند کرد- نشان می‏دهند(یا اینکه همچون مثال پاکستان، دخالت نظامی را مسلط خواهد ساخت).بررسی‏ و واکاوی‏گذاری نتایج،خود معنادار است.در پاکستان در 1997،حزب متمایل به راست اما غیراسلامی مسلم لیگ(پی ام ال)63 درصد از کرسی‏های پارلمان را برد و حزب اسلامی جماعت‏ اسلامی را به حاشیه راند.در بنگلادش نیز به همین‏ ترتیب،حزب ناسیونالیست این کشور 64 درصد از کرسی‏های پارلمان را به خود اختصاص داد تا بدین‏ طریق حزب جماعت اسلامی بنگلادش را کنار زند. در ترکیه،در سال 2002 حزب عدالت و توسعه‏ (گروهی با ریشه‏هایی در جهان اسلام‏گرا که درعین‏ حال همواره به استانداردها و مشخصات بارز احزاب‏ اسلامی مثل قانونگذاری دولت براساس شریعت‏ پشت کرده‏اند)66 درصد از کرسی‏های پارلمان را به خود اختصاص داده.رأی‏دهندگان یک جایگزین‏ اسلامی کاملا مشخص قبل از حزب عدالت و توسعه‏ داشتند به نام حزب فضیلت که در انتخابات دست‏ رد به سینه او زدند.در اندونزی،در سال 2004 ترکیبی از احزاب متمایل به راست اسلامی، حزب اقدام ملی،حزب بیداری ملی،حزب متحد توسعه به اضافه حزب گلکار(حزب قدیمی حاکم) 53 درصد کرسی‏ها را به دست آوردند درحالی‏که‏ حزب اسلامی عدالت و ترقی تنها 8 درصد کرسی‏ها را به دست آورد.در مالزی،در سال 2004 سازمان‏ ملی مالایی‏های متحد 7/49 درصد از کرسی‏ها را به دست آورد درحالی‏که حزب اسلامی پاس تنها توانست 2/3 درصد آرا را به خود اختصاص دهد.

چنین نتایجی حکایت از آن دارد که در این‏ جوامع اسلامی،تمایل اصلی سیاست احتمالا این است که به هیچ یک از احزاب سکولار،چپ و اسلامی تعلق نداشته باشد.به احتمال زیاد،حاکم‏ کردن خط مشی‏های میانه‏روانه نیروهای سیاسی، تلفیق ارزش‏های اسلامی و سیاست‏های معتدل‏ و میانه‏روانه اسلامی با خط مشی‏های گسترده‏تر متمایل به راست است که به مراتب فراتر از دغدغه‏ها و دل‏نگرانی‏های مذهبی است.چنین نیروهایی‏ می‏توانند برای بخش عظیمی از رأی‏دهندگان‏ جذاب باشند و قادرند شبکه باثباتی بین نیروها و رانه‏های مذهبی و سکولار سیاست انتخاباتی برقرار سازند.دموکرات‏های مسلمان می‏توانند از یک نقطه‏ عزیمت شروع کنند همان‏طور که در ترکیه،حزب‏ عدالت و توسعه انجام داد اما این حرکت می‏تواند از احزاب غیرمذهبی نیز شروع شود؛مثلا حزب‏ مسلم لیگ در پاکستان یا سازمان ملی مالایایی‏های‏ متحد را در نظر بگیرید.البته این بدان معنا نیست‏ که تمامی آنهایی که به دنبال یک راه و استراتژی‏ میانه‏روانه‏ای در سیاست اسلامی بوده‏اند تاکنون‏ موفق بوده‏اند؛در پاکستان،ارتش،دولت حزب‏ مسلم لیگ به نخست‏وزیری نواز شریف را سرنگون‏ کرد.اما روند شفاف و روشن است و تا اینجای کار به‏ نظر می‏رسد که مسئله،فراتر رفتن از مرحله تئوری و رسیدن به عمل است.دموکراسی اسلامی برمبنای‏ انطباق انتزاعی و کاملا تئولوژیک و ایدئولوژیک بین‏ دموکراسی و اسلام نیست بلکه منتهی بر سنتز و ترکیبی عملی است که در بیشتر جهان اسلام در پاسخ به فرصت‏ها و نیازهایی که توسط صندوق رأی‏ ایجاد می‏شود پا به عرصه می‏گذارد و ظهور می‏کند. احزاب باید مصالحه و سازش کرده و تصمیم‏های‏ عمل‏گرایانه اتخاذ کنند تا حد اکثر منافع خود و اعضایشان را تحت قوانین بازی دموکراتیک برآورده‏ سازند.دموکراسی اسلامی از نظر عملگرا بودن در مقایسه با تئوری و نظری بودن،شبیه به دموکراسی‏ مسیحی است.اولین حزب دموکرات مسیحی‏ در جنوب ایتالیا در 1919 دهه‏ها پیش از آشتی‏ تئولوژیکی که کلیسای کاتولیک با دموکراسی‏ حول‏وحوش شورای دوم واتیکان در دهه 1960 انجام داد،بنیان نهاده شد.

لیبرالیسم و تثبیت

دموکراسی اسلامی همواره از عقاید و باورهای‏ معتدل اسلامی به جریان نمی‏افتد و ممکن است‏ که همواره همچون یک نیروی لیبرالی عمل نکند.

در برخی موارد،احزاب دموکراتیک اسلامی از تقاضاهای احزاب اسلامی جهت اعمال قوانین‏ اخلاقی و مذهب سختگیرانه‏تر حمایت کرده‏اند (پاکستان در دهه 1990،بنگلادش از 2001 تاکنون)یا در پی برداشتن محدودیت‏های موجود در مورد مدارس اسلامی بوده‏اند(ترکیه از سال‏ 2002 تاکنون).با این همه،حتی چنین فتح بابی‏ به اسلام‏گرایی را باید به مثابه حرکتی استراتژیک‏ نگریست که به منظور حاکم ساختن خط مشی‏ میانه‏روانه است.حد و اندازه‏ای که دموکرات‏های‏ اسلامی از تقویت قوانین اسلامی یا محدودیت‏ بر زنان و اقلیت‏ها حمایت کرده‏اند،به نظر کمتر از یک مسئله باور عمیق ایدئولوژیک است و به واقع، طرحی برای بردن آرا در جوامعی است که آداب و رسوم اسلامی محافظه‏کارانه با قدرت عمل می‏کند. عمق تعهد و پایبندی به ارزش‏های لیبرال‏ و سکولار که تثبیت و استحکام دموکراتیک را مستلزم می‏سازد،شرطی برای موفقیت نهایی‏ دموکراسی اسلامی محسوب می‏شود و نه شرطی‏ برای ظهور اولیه‏اش.همان‏طور که در مورد دموکراسی مسیحی در اروپا رخ داد،این الزام‏ رقابت موروثی در دموکراسی است که گرایش‏های‏ غیرسکولار دموکراسی اسلامی را به تعهد بلند مدت‏ به ارزش‏های دموکراتیک بدل خواهد کرد.

در حرکت به سوی دموکراسی به جای بحث در مورد تغییرات یا حواشی تازه در مورد آموزه‏های‏ اسلامی،دموکرات‏های اسلامی در خیابان‏ها به‏ دنبال جلب‏آرا هستند و در درون،فرایند رابطه‏ اسلام با سیاست را تغییر می‏دهند.تغییراتی که‏ دموکراسی اسلامی در نگرش‏های مسلمانان‏ نسبت به جامعه و سیاست به وجود خواهد آورد ناشی از فرضیات تئوریک نخواهد بود بلکه ناشی‏ از الزامات سیاسی است.ظهور دموکراسی اسلامی‏ نشان می‏دهد که تغییر سیاسی،مقدم بر تغییر مذهبی است.هم‏اکنون شواهد موجود در جهان‏ اسلام می‏تواند در تعیین خطوط مشخص‏کننده‏ دموکراسی اسلامی و اینکه این دموکراسی به چه‏ معناست،چه کسی از آن حمایت می‏کند و چه‏ عواملی تحول و موفقیت و شکستن را کنترل و اداره کرده‏اند،کمک کند.دموکراسی اسلامی، نیروی نوشکفته و نوبنیادی است که چیزهای‏ زیادی در مورد آن باد آموخته شود.ایدئولوژی‏ احزاب اسلامی که بر بحث‏های سیاسی از مالزی تا مراکش برای مدت یک ربع قرن تسلط یافته است، مستلزم خلق یک دولت یوتو پیاپی اسلامی است‏ که به لحاظ نظری،حاکمیت را کاملا متعلق به خدا می‏داند.این کلام مبتنی بر تفسیری تنگ‏نظرانه‏ و محدود از قوانین اسلامی است و یک سیاست‏ غیرلیبرالی و اقتدارگرایی را ترویج می‏کند که اعتبار چندانی برای آزادی‏های مدنی،تکثرگرایی فرهنگی، حقوق زنان و اقلیت‏ها و دموکراسی قائل نیست. شورش احزاب اسلامی از زمان انقلاب 1979 ایران،بسیاری را واداشته که این‏گونه استدلال‏ کنند که احزاب اسلامی خوب سازمان‏دهی شده و مصمم در جوامع با اکثریت مسلمان،از اصلاحات‏ دموکراتیک استفاده خواهند کرد تا قدرت را در اختیار بگیرند(احتمالا از طریق انتخابات قدیمی‏ و مربوط به دوران گذشته)و تئوکراسی را تحمیل‏ کنند.بنابراین دموکراسی باید منتظر بماند تا اینکه‏ لیبرال‏سازی از طریق اصلاحات ایدئولوژیک و مذهبی بتواند تهدیدات احزاب اسلامی را کمرنگ‏ سازد.در اینجا فرض این بوده است که فرایند اصلی‏ تاریخی که منجر به دموکراسی در جهان اسلامی‏ خواهد شد،یک فرضیه روشنفکرانه است؛یک‏ اصلاح دیدگاه اسلامی یا به‏گونه‏ای جامع‏تر حتی‏ یک اصلاح شدن اسلامی است.درحالی‏که برخی‏ اصلاح‏طلبان و میانه‏روها صاحب نفوذ بوده‏اند،اغلب‏ به اندازه تلاش‏شان نتوانسته‏اند تاثیرگذار باشند.این‏ روشنفکرها نبوده‏اند که دموکراسی اسلامی را سر و شکل دادند بلکه نسبتا سیاستمدارانی چون رجب‏ طیب اردوغان در ترکیه،نواز شریف در پاکستان‏ و انور ابراهیم و ماهاتیر محمد در مالزی بودند که‏ دست به چنین کاری زدند.آنها کسانی بودند که با سؤالات مهمی در مورد تعامل ارزش‏های اسلامی‏ همراه با نهادهای دموکراتیک،ماهیت رفتار رأی دادن مسلمانان،شکل و موقعیت مبنای اسلامی‏ رأی‏دهنده و نظایر آن دست و پنجه نرم می‏کردند.

این نکته نیز باید خاطرنشان شود که ظهور دموکراسی اسلامی در زمان مشابه و درحالی‏که‏ یک افزایش تدریجی آگاهی مذهبی در درون‏ جوامع دارای اکثریت مسلمان درحال شکل‏گیری‏ بود،رخ داده است.به عبارت دیگر،«بیداری» کنونی جوامع اسلامی نه‏تنها به رأی دادن به‏ احزاب اسلامی منتهی نشده است بلکه نسبتا به‏ چیزی که حد اقل تا حدودی شبیه به مراحل اولیه‏ شکل‏گیری سیاسی دموکراسی مسیحی در اروپای‏ غربی در اوایل قرن بیستم است،منجر شده است. البته تفاوت‏های بسیار اساسی نیز وجود دارند؛ برخلاف دموکراسی مسیحی،دموکراسی اسلامی‏ نمی‏تواند خودش علیه یک هسته به‏گونه تحکم‏آمیز بیان شده باورهای سیاسی و مذهبی که در کنف‏ حمایت یک سلسله مراتب متمرکز مذهبی(مثل‏ واتیکان)از مرزهای ملی فراتر می‏رود،دست به‏ اقدام بزند.بی‏هیچ تعجبی دموکرات‏های اسلامی‏ فاقد هرگونه پیام شفاف و متحد هستند.در عوض‏ آنها به نظر شبیه فرزندان نوپا و تازه شکل گرفته‏ اتحادهای خلق الساعه و تصمیم‏های عمل‏گرایانه‏ اتخاذ شده در شرایط سیاسی خاص هستند.با این‏ همه،شخصیت موقتی و تجربی‏شان می‏تواند یکی‏ از عوامل موفقیت‏شان محسوب شود؛با آزاد بودن‏ از مسئولیت سنگین روشنفکری،آنها می‏توانند با جزر و مدهای درحال تغییر،شرایط انتخاباتی خود را انطباق دهند.در همان حال،میزان نقاط اشتراک‏ درک شده بین جنبش‏های دموکراتیک اسلامی‏ در کشورها-از ترکیه گرفته تا مالزی-بر شباهتی‏ تأکید دارد که براساس آن دموکراسی اسلامی‏ به‏واقع یک روند عمده محسوب می‏شود و فقط به عنوان مجموعه‏ای از حوادث سیاسی غیرمرتبط با یکدیگر در نظر گرفته نمی‏شود.

کماکان تفاوت‏ها مهم محسوب می‏شوند.در هر کشوری تجربه دموکراتیک اسلامی کم‏وبیش به‏ گونه‏ای مستقل به پیش رفته است.در ترکیه و مالزی(مثل پاکستان قبل از کودتا)دموکراسی‏ اسلامی یک فرمول برنده و موفق انتخابی محسوب‏ می‏شود که براساس آن نباید برای اداره کشور تنها یک بینش را مفصل‏بندی و مطرح ساخت(و این‏ شکست اداره کشور-به‏ویژه فساد فراگیر-بود که زمینه را برای کودتا آماده کرد).در اندونزی، دموکراسی اسلامی کمتر به عنوان یک خط مشی‏ سیاسی محسوب می‏شود و بیشتر فضایی است‏ بین تعدادی از احزاب که در آن احزاب سعی دارند تا تعادل واقعی را بین سیاست سکولار و ارزش‏های‏ اسلامی برقرار سازند.در بنگلادش،دموکراسی‏ اسلامی هنوز اتحاد سیاسی خلق الساعه و موقتی‏ بین احزاب متمایل به راست و اسلامی است که به‏ طرف میانه تمایل پیدا کرده است اما با این حال‏ باید تفاوت‏های سیاسی و ایدئولوژیک درونی‏اش‏ را حل‏وفصل کند.تجارب همراه با دموکراسی‏ اسلامی در نهایت ممکن است بتواند یک خط مشی‏ سیاسی منسجم‏تر و یک کردار سیاسی اسلامی را به وجود آورد.آنچه در این مرحله بسیار برجسته و حائز اهمیت است،اینکه چه چیزی از انتخابات و رأی‏گیری‏ها حاصل آمده است و نه چه چیزی که‏ دموکراسی اسلامی در مورد اسلام گفته است. جنبش‏های دموکراتیک اسلامی می‏توانند شباهت‏ بیشتری با یکدیگر داشته باشند.درعین‏حالی که‏ می‏توانند مسیری واگرا را نسبت به یکدیگر طی‏ کنند.دموکراسی اسلامی می‏تواند یک نیروی‏ مستقل اصلاح و اعتدال در درون اسلام را تأیید کند درعین‏حال که می‏تواند به مثابه بازتاب ارزش‏های‏ مذهبی جامعه عمل کند تا اینکه شکل‏دهنده آن‏ باشد.بنا به همین دلایل،دموکراسی اسلامی در سال‏های پیش‏رو دقت‏نظر و توجه عمیق‏تری را می‏طلبد.

عوامل اصلی یا کلیدی

ظهور دموکراسی اسلامی به بازی متقابل چندین‏ عامل بستگی دارد؛اولا،دموکراسی اسلامی در سطح کشورهایی جاری شده که دموکراسی بعد از عقب‏نشینی رسمی ارتش از سیاست ظهور کرده است اما ارتش به عنوان یک بازیگر دو فاکتور قدرتمند باقی‏مانده است(در مالزی دیگر یک‏ عامل سیاسی محسوب نمی‏شود بلکه حزب حاکم‏ یو.ام.ان.او نقش مشابه ارتش را از طریق استفاده‏ از قدرت‏های به شدت اقتدارطلب بازی می‏کند). گشایش‏های تدریجی دموکراتیک در ترکیه از 1983 تاکنون و در پاکستان طی دهه مابین‏ حکومت ژنرال ضیاء الحق(1988)و پرویز مشرف‏ (1999)دوره‏هایی بودند که در آن ارتش ساختار فرصتی را در عرصه دموکراتیک شکل داده بود.

دخالت ارتش در سیاست 3 تاثیر عمده داشت؛ اولا،قدرت مانور احزاب و گروه‏های اسلامی را کاهش داد که درثانی،به همه احزاب این دلگرمی‏ را داد که تا زمانی که در درون فرایند دموکراتیک‏ عمل می‏کنند،با ارتش مواجهه نخواهند داشت.و سرانجام اینکه دخالت ارتش در سیاست منجر به‏ انتخابات بیشتر،سازمان‏دهی‏های سیاسی،تغییرات‏ در ائتلاف‏ها و تسریع و تشدید تجربه فرمول‏هایی‏ جدید سیاسی شده است.

به شکل جالبی تاثیر خاص همه اینها-که‏ تقویت‏کننده دموکراسی اسلامی است-در پاکستان‏ (جایی که ارتش قویا از سکولاریزم دفاع می‏کند)و در ترکیه(جایی که ارتش با گروه‏های اسلامی‏ همکاری دارد)مشابه بوده است.احزاب اسلامی‏ ترکیه یاد گرفتند که سیاست‏هایی عمل‏گرایانه‏ را اتخاذ کنند که از خشم ژنرال‏ها در امان بمانند، درحالی‏که حزب متمایل به راست مسلم لیگ به‏ دموکراسی اسلامی به مثابه ابزاری جهت تقویت‏ یک سیستم شکننده و آسیب‏پذیر قانون شهروندی‏ مبتنی بر انتخابات و متکی بر حزب می‏نگرد.هردو حزب عدالت و توسعه و مسلم لیگ برآنند که فشار ارتش را بر سیاست از طریق آمادگی برای مصالحه‏ و سازش با ژنرال‏ها و تلاش برای ایجاد ائلاف‏های‏ بزرگ‏تری که ژنرال‏ها از روبه‏رو شدن با آن اکراه‏ دارند،کاهش دهند.موفقیت حزب مسلم لیگ‏ یکی از مواردی بود که ارتش را در 1999 واداشت‏ دست به کودتا بزند و باعث توقف دموکراسی‏ اسلامی شود.به وضوح،حاصل این کودتا این بود که‏ سهم کرسی‏های احزاب اسلامی در پارلمان-که در سال 1997 کمتر از یک درصد بود-به 20 درصد در سال 2002 افزایش یابد.با کنار گذاشتن دولت نواز شریف-و دموکراسی اسلامی وی-ژنرال مشرف‏ خواهی نخواهی گروه‏ها و احزاب اسلامی را تقویت‏ کرده است.

ثانیا،دموکراسی اسلامی در جوامعی ظهور کرده‏ است که بخش خصوصی دارای اهمیت است.هرچه‏ بخش خصوصی کشوری مستقل‏تر و غیردولتی‏تر باشد و با اقتصاد جهانی پیوند عمیق‏تری داشته‏ باشد،احتمال بیشتری وجود دارد که آن کشور به‏ دموکراسی اسلامی به مثابه یک نیروی سیاسی‏ دسترسی پیدا کند.در یک کلام،دموکراسی اسلامی‏ نیاز به بورژوازی دارد و بورژوازی به دموکراسی‏ اسلامی محتاج است.دموکراسی اسلامی ارزش‏های‏ مذهبی طبقات متوسط و پایین تر از متوسط را با سیاست‏هایی که منافع اقتصادی‏شان را تأمین کند، پیوندزده و ترکیب می‏کند.

در ترکیه،موفقیت خط مشی سیاسی دموکراسی‏ اسلامی حزب عدالت و توسعه بیش از آنکه پیروزی‏ و غلبه ایمان مذهبی بر سکولاریسم کمالیستی‏ تلقی شود،غلبه بورژوازی مستقل بر یک دولت‏ متمرکزساز است.برای درک ظهور دموکراسی‏ اسلامی در ترکیه باید ابتدا به ساکن،سیاست‏های‏ آزادسازی اقتصادی نخست‏وزیر فقید ترکیه‏ -تورکوت اوزال(فوت:1993)-در دهه 1980 و شرکت‏های خصوصی مستقل و پرتحرک و فعالی که این سیاست‏ها به وجود آوردند را در نظر داشت.به همین ترتیب رژیم سوهارتو در اندونزی‏ در سال‏های پایانی‏اش‏ حمایت دولتی از اسلام‏ معتدل و میانه‏رو را با مشارکت در تجارب‏ جهانی ترکیب کرد. روند مشابهی نیز در مالزی رخ داد؛جایی که‏ دولت حزب یو.ام.ان.او جهانی شدن اقتصادی‏ را با خط مشی سیاسی‏ ناسیونالیستی و اسلامی‏ میانه‏رو و معتدل‏ ترکیب ساخت که در نهایت حمایت‏کننده‏ سیاست‏های اقتصادی‏ دولت بود.درحالی‏که‏ بنگلادش و پاکستان‏ در پشت سر ترکیه،اندونزی و مالزی قرار گرفته‏اند و از نظر مشارکت در تجارب جهانی عقب مانده‏اند اما آنها نیز به بخش‏های خصوصی قوی و با بنیه‏ خود-که تاثیرات سیاسی فزایده‏ای را اعمال‏ می‏کنند-می‏بالند.با این همه،در مقایسه با پاکستان و بنگلادش،هرچه درگیری و مشارکت‏ در اقتصاد جهانی و استقلال اقتصادی بخش‏های‏ خصوصی ترکیه،اندونزی و مالزی بیشتر باشد، به نظر با همبستگی بیشتری با ویژگی معتدل‏ اسلامی دموکراسی اسلامی در این کشورها روبه‏رو می‏شویم.علاوه بر پویایی ارتش و اقتصاد،موتور محرکه سوم دموکراسی اسلامی،به نظر وجود رقابت شدید حول آراست.وقتی هیچ حزبی به‏ تنهایی نتواند به فرایند حاکمیت مسلط شود،همه‏ احزاب این فشار را احساس خواهند کرد که باید به‏ گونه‏ای عمل‏گرایانه اقدام کنند.

حضور چندین حزب با ساختارهای سازمانی‏ قوی و مشروعیت‏های سیاسی-که برخی‏شان‏ عمری بیش از گشایش فرایند دموکراتیک کنونی‏ دارند-به نوبه خود بازار رقابت را تقویت و داغ‏تر می‏کند.به‏رغم حمله‏های پایدار قوانین نظامی یا سلطه تک‏حزبی در همه این کشورها،سیاست‏های‏ چندحزبی،نشاط و سرزندگی لازم را بازیافته است‏ و احزاب پس از یک دوره رکود،دوباره به خاطر باز شدن فرایند سیاسی،احیا شده‏اند.

انتخابات قانونمند رقابتی هم احزاب اسلامی‏ را واداشته تا به سمت عمل‏گرایی گام بردارند در عین‏حالی که دیگر احزاب را نیز واداشته که به‏ ارزش‏های اسلامی توجه بیشتری نشان دهند.تاثیر اصلی این روند شکل‏گیری اعتدال و میانه‏روی است. بازی درواقع بردن اعتدال است؛این همان سیاستی‏ است که متخصصان انتخاباتی آن را«رأی‏دهنده‏ میانه»می‏خوانند که در آن حول موضع‏اش در مورد طیفی از موضوعات اکثریت توافق دارند. رقابت حول رأی‏دهندگان مسلمان بدین معناست‏ که گروه‏های غیراسلام‏گرا می‏توانند آنهایی را که بر اساس ارزش‏های اسلامی رأی می‏دهند در درون‏ خط مشی‏های سیاسی گسترده‏تر و اتئلاف‏های‏ وسیع‏تری از گروه‏های اسلامی جای دهند.به‏ عنوان مثال،در دهه 1990 در مالزی،حزب حاکم‏ یو.ام.ان.او به شکل موفقیت‏آمیزی توانست برای رأی‏ مسلمانان شهری و طبقه متوسط به رقابت بپردازد و حزب اسلامی«پاس»را به چالش بطلبد.در همان‏ زمان،حزب مسلمان«لیگ»نیز همین کار را در مقابل حزب اسلامی«جماعت اسلامی»پاکستان‏ انجام داد.در کشورهایی با اکثریت مسلمان که عوامل ذکر شده در بالا وجود ندارند یا بسیار کمرنگ و ضعیف‏اند این چشم‏انداز که دموکراسی‏ اسلامی روزی ظهور کند،به مراتب ضعیف‏تر است. با این همه حتی جوامعی نیز فعالیت‏های‏ دموکرات‏های مسلمان ممکن است تا حدودی‏ بحث‏های سیاسی محلی را به دنبال داشته باشد. مشخصا اگر دموکراسی اسلامی انسجام یابد، می‏تواند برای صادر شدن به کشورهایی که قادر به‏ تولید آن نیستند،آماده‏تر شود.دموکراسی اسلامی‏ این قابلیت را دارد که سفر کند.در دهه 1990 حزب‏ مسلم لیگ پاکستان آگاهانه به دنبال تقلید از حزب‏ یو.ام.ان.او.اندونزی بود.اخیرا نیز ظهور حزب عدالت‏ و توسعه در ترکیه در بین حلقه‏ها،سکولارها،مقامات‏ و احزاب اسلامی عربی مورد اشاره قرار گرفته است. در مصر،حزب اسلامی اخوان المسلمین مشتاقانه‏ توسعه و پیشرفت در ترکیه را دنبال می‏کند و برخی مقامات اخوان المسلمین شروع به اقداماتی‏ در جهت اتخاذ سیاست‏های میانه‏رو و معتدل‏ کرده‏اند.در الجزایر این دولت است که مدل ترکیه‏ را با ترغیب و تشویق جبهه نجات اسلامی برای عمل‏ کردن مثل حزب عدالت و توسعه مورد حمایت قرار می‏دهد.ظهور دموکراسی اسلامی نشان می‏دهد که ارزش‏های اسلامی-که با خواسته‏ها و انتظارات‏ احزاب اسلامی اشتباه گرفته نمی‏شوند-می‏توانند با استراتژی‏های کاربردی و عملی انتخاباتی‏ تعامل داشته باشند تا نقش اساسی و مهمی را در شکل‏دهی باورهای سیاسی و هدایت رفتارهای‏ رأی‏دهندگان ایفا کنند.خلاصه اینکه دموکراسی‏ اسلامی نشان‏دهنده غلبه عمل بر نظریه و شاید هم‏ توفق عمل سیاسی بر نظریه اسلامی است.آینده‏ سیاست‏های اسلامی به احتمال زیاد متعلق به آنانی‏ است که می‏توانند با ارزش‏ها و اخلاق اسلامی دست‏ به گفت‏وگو بزنند اما این گفت‏وگو در چهارچوب‏ خط مشی سیاسی انجام می‏گیرد که در شرایط دموکراتیک شکوفا می‏شود.

بعد از 1945 دموکراسی مسیحی در پی آن بود که نگرش‏های کاتولیکی به دموکراسی را تغییر دهد،به این منظور که ارزش‏های مذهبی را به درون‏ سیاست توده‏وار،کانالیزه و هدایت کند.دموکراسی‏ مسیحی هویت کاتولیک را در اختیار گرفت اما آن را با برنامه‏های اجتماعی و دغدغه‏های رفاهی‏ مرتبط ساخت.دموکرات مسیحی‏ها ابزارهایی را برای ارزش‏های مذهبی محافظه‏کار فراهم آوردند تا تبیین‏ها و توصیفاتی را در سیاست سکولار بیابند. ظهور دموکراسی مسیحی،تمایل رهبران کلیسا برای ارائه صدایی جهت دیدگاه‏های کاتولیک‏ در دموکراسی‏ها را منعکس کرد اما درعین‏حال‏ این امر نتیجه انتخاب‏های استراتژیک از سوی‏ عاملین سیاسی بود که فرصت را برای به حرکت‏ درآوردن ارزش‏های مذهبی جهت بالا بردن منافع‏ سیاسی‏شان غنیمت شمرده بودند.

نیروهای مشابهی هم‏اکنون درحال فعالیت در کشورهای دارای اکثریت مسلمان هستند؛با تاثیرات‏ ملایمی که احتمالا به تدریج در سراسر جهان اسلام‏ احساس خواهد شد.مثل کلیسای کاتولیک در قرن‏ گذشته،احزاب اسلام‏گرا درحال درک ضرورت‏ ارتباط برقرار کردن و پیوند زدن بین ارزش‏های‏ مذهبی و سیاست‏های سکولار هستند.همان‏طور که در اروپا اتفاق افتاد،احزاب و سیاستمداران‏ سکولار منافع و مزایای لحاظ کردن جاذبه‏های‏ ارزش‏های مذهبی را در خط مشی‏هایشان احساس‏ می‏کنند.بنابراین دموکراسی اسلامی-همان‏گونه‏ که دموکراسی مسیحی پیش از آن بود-به مثابه‏ نگرشی سیاسی درحال ظهور کردن است که قویا با فرایند دموکراتیک و استفاده از جاذبه‏های آن برای‏ برآورده کردن دغدغه‏های رأی‏دهندگان مذهبی، گره خورده است.

محدودیت‏ها و قابلیت‏ها

با در نظر گرفتن 2 مثال ترکیه و پاکستان، می‏توان به محدودیت‏ها و درعین‏حال قابلیت‏های‏ بالقوه دموکراسی اسلامی پرداخت.این دو نمونه به‏ ما یاری می‏رسانند تا آنچه ظهور دموکراسی اسلامی‏ را باعث می‏شود و اینکه این مفهوم به چه معناست، بیانگر و نماینده چه چیزی است و با چه چالش‏هایی‏ روبه‏روست را درک کنیم.به‏گونه‏ای کنایه‏آمیز ترکیه به سمت یک مسیر لیبرال‏تر حرکت کرده‏ است؛هرچند که حزب دموکراتیک اسلامی آن از ریشه‏هایی اسلامی برخوردار است،درحالی‏که در پاکستان فشار برای حرکت به سمت دموکراسی‏ اسلامی که با حزب مسلم لیگ شروع شده بود، خیلی زود به وسیله کودتای نظامی منقطع شد. عوامل اقتصادی در هردو کشور به شدت حائز اهمیت‏اند و ارتش،نقشی عظیم را بازی کرده‏ است؛هرچند که تفاوت‏های فاحشی بین هردوی‏ آنها وجود دارد.پاکستان،در سال 1988 شاهد یک دوره حکومت نظامی بود که به دنبال مرگ‏ رازآلود و مرموز ژنرال ضیاء الحق رخ داد؛کسی که‏ رژیم‏اش ترکیبی از حکومت استبدادی و اسلامی‏ شده بود.نیروی اصلی حامی دموکراسی در آن‏ زمان در پاکستان حزب سکولار چپ‏گرای مردم‏ بود.به منظور جلوگیری از بردن انتخابات توسط این حزب در انتخابات 1988 و تأمین منافع خود، ژنرال‏های کهنه‏کار و قدیمی با وصله و پینه کردن، یک حزب ائتلافی اسلامی با حزب مسلم لیگ به‏ نام«اتحاد دموکراتیک اسلامی»تشکیل دادند. بین سال‏های 1988 تا 1993 جنگ قدرت بین‏ حزب مردم و اتحاد دموکراتیک اسلامی همراه با دخالت‏های دامنه‏دار ارتش،سیاست متمایل به‏ راست را بیشتر به ابزاری برای تضعیف نهادهای‏ مدنی بدل کرده بود.در 1990 حزب ائتلافی اتحاد دموکراتیک اسلامی بعد از اینکه ارتش،دولت حزب‏ مردم را کنار زد و سرنگون کرد،توانست در انتخابات‏ پیروز شود.با توجه به اینکه بخش‏های متعدد اتحاد دموکراتیک اسلامی که در دل دولت از امنیت لازم‏ برخوردار بودند،شروع به پیگیری دستور کاری مورد نظر خودشان کرده بودند،ائتلاف مزبور از هم پاشید. حزب مسلم لیگ و احزاب اسلامی هرکدام شروع به‏ امتحان کردن شانس خودشان برای مسلط شدن بر سیاست پاکستان کردند؛کاری که پیش‏تر انجام‏ نشده بود(یعنی شرایط حکومت مدنی انتخابی). حزب مسلم لیگ ابتدا دست به اقدام زد و از ژنرال‏ها و احزاب اسلامی فاصله گرفت تا رقابت انتخاباتی در سال 1993 را به راه اندازد؛انتخاباتی که این حزب‏ با دادن تعهد برای رشد اقتصادی همراه با کسب‏ رضایت حساسیت‏های ناسیونالیستی و اسلامی‏ وارد آن شد.استراتژی کسب رضایت حساسیت‏های‏ اسلامی شامل بر عاریت کردن یا سرقت کردن‏ موضوع اصلی گفتمان اسلامی-یعنی همان‏ تقویت شریعه-بود؛هرچند که برای خوشایند طرفداران سکولار خویش نیز هیچ‏گاه در این زمینه‏ فراتر از ژست‏های سیاسی گام برنداشت.

هرچند حزب مردم با پیروزی در انتخابات‏ پارلمانی سال 1993 به حزب مسلم لیگ صدمه‏ زد اما حرکت حساب شده حزب مسلم لیگ حد اقل‏ تا حدودی با موفقیت همراه بود.این حزب،رأی‏ مسلمانان را به حساب خودش واریز کرد و حزب‏ جماعت اسلامی پاکستان را به حاشیه راند.این‏ نخستین‏بار در جهان اسلام بود که مانور سیاسی‏ در درون یک فرایند انتخابات رقابتی اسلام‏گرایی را متوقف ساخته بود.در انتخابات بعدی در سال 1997 این روند آشکارتر شد و حزب مسلم لیگ با تقریبا دو سوم کرسی‏های پارلمان بر سر کار آمد؛درحالی‏که‏ احزاب اسلامی در این دوره پایین‏ترین سهم را در پارلمان در اختیار داشتند.برای رسیدن به چنین‏ موفقیتی،این حزب همزمان خود را به عنوان یک‏ حزب دموکراتیک مدرن که به توسعه پاکستان‏ متعهد است و همچنین حزبی که استانداردساز هویت اسلامی است،معرفی کرد.ژنرال‏ها کم‏کم‏ نگران شدند که مبادا استراتژی حزب-که ما در حال‏حاضر می‏توانیم آن را به عنوان یک نسخه‏ موقتی از دموکراسی اسلامی بدانیم-موفق‏ شود.بنابراین ژنرال‏ها از کودتای ژنرال مشرف‏ علیه حزب مسلم لیگ و خلع کردن این حزب از قدرت،حمایت کردند.وقتی ژنرال مشرف اجازه‏ انتخابات کنترل شده را در سال 2002 صادر کرد، احزاب اسلامی به شکل اعجاب‏برانگیزی توانستند حدود 20 درصد آرای پارلمان را به دست آورند. درحالی‏که مشرف،خصوصا از 11 سپتامبر به‏ این‏سو،ژست تنها خاکریز علیه حکومت رادیکال‏ اسلامی پاکستان را می‏گیرد،گزاره‏های دقیق‏تری‏ واقعیت‏ها را این‏گونه توصیف می‏کنند که ارتش‏ در راستای منافع اسلام‏گرایی،حزب مسلم لیگ را از قدرت سرنگون کرد و شرایط نامطمئن کشور را باثبات ساخت؛با این همه،این گامی به جلو به سوی‏ دموکراسی اسلامی بود.

پیشگامان ترک

در ترکیه،دهه 1990 دهه‏ای سرشار از کشمکش‏ بین اسلام‏گراها و ارتش بوده است.ارتش قدرتمند ترکیه،برخلاف پاکستان،از فعالیت اسلام‏گرای‏ حمایت نمی‏کرد و درعین‏حال به خاطر تعهدش به‏ دموکراسی،اصلاحات اقتصادی و اتحادیه اروپا برای‏ حاکمیت قانون تا حدودی محدود بود.پایان دوره‏ حمله مستقیم ارتش در دهه 1980 درها را به روی‏ اسلام‏گراها برای ورود به سیاست باز کرد.در 1987 نجم الدین اربکان حزبی را سازمان‏دهی و راه‏اندازی‏ کرد به نام حزب رفا تا بتواند حمایت اسلام‏گراها در بین طبقه پایین و پایین‏تر از متوسط و همچنین‏ بخش‏های خصوصی مستقل درحال شکوفایی را بسیج کند.

حمله قضائی-سیاسی علیه اسلام‏گراها،بلوک‏ یا جبهه ارزش‏های اسلامی را تکه‏تکه کرد.در سال 2002 گروهی از سیاستمداران اسلام‏گرا تحت رهبری اردوغان-شهردار استانبول‏ که به تازگی یک دوره زندان را به خاطر تهییج‏ احساسات مذهبی سپری کرده بود-اربکان‏ جدا شد و حزب عدالت و توسعه را راه‏اندازی کرد و بقایای حزب اسلامی-سنتی فضیلت را رها کرد تا آن حزب با نام جدیدش(حزب«بهجت»)به‏ فعالیت‏اش ادامه دهد.

انتخابات نوامبر 2002 عرصه جنب‏وجوش و پیشرفت حزب عدالت و توسعه بود؛چرا که آشکارا آرای متکثری از رأی‏های مردم را برد و اکثریت‏ قاطع کرسی‏های پارلمان را به دست آورد.حزب‏ بهجت تنها 5/2 درصد از آرا را به خود جلب کرد درحالی‏که به کمتر از 10 درصد رأی بیشتر برای نمایندگی پارلمان احتیاج داشت.بسیاری‏ از اعضای حزب عدالت و توسعه روزی به احزاب‏ رفاه و فضیلت تعلق داشتند؛با این همه عناصری‏ از طبقه متوسط و پایین‏تر از متوسط بدون هرگونه‏ پیوند اسلامی به این حزب رأی دادند.از بسیاری‏ جهات می‏توان گفت که حزب عدالت و توسعه‏ بیش از آنکه توسعه و گسترش یافته حزب رفاه و فضیلت باشد،بازسازی شده حزب متمایل به راست‏ و اقتصادی مام میهن تورگوت اوزال است؛کسی‏ که معمار پرش متهورانه ترکیه به درون دموکراسی‏ و اقتصاد جهانی در دهه 1980 بود.بعد از 2 سال از حاکمیت حزب عدالت و توسعه،این حزب هنوز یک استراتژی انتخاباتی در جست‏وجوی یک‏ دستور کار اداره و حکومت کردن است.این حزب‏ فاقد یک خط مشی سیاسی مشخص و به مراتب‏ فاقد رویکرد عمیق فکری نسبت به نقش اسلام‏ در سیاست است.اما با این‏همه،تا اینجای کار تجربه‏اش از چندین بعد حائز اهمیت است؛اولا، این مثالی است که فعالیت‏های گروه‏های اسلامی‏ روی فرایند تعدیل شدن و تغییر عمل‏گرایانه‏ آغوش گشوده است؛درثانی بر عواملی که ظهور دموکراسی اسلامی را هدایت و اداره می‏کنند، تاکید می‏ورزد؛سوم اینکه بهترین تصویری را که‏ ما از دموکراسی اسلامی تاکنون ممکن بود داشته‏ باشیم.در اختیارمان قرار داده است و معنای آن را تا حدودی برایمان مشخص ساخت.

در نتیجه،حزب عدالت و توسعه خود را به عنوان‏ حزبی متمایل به راست معرفی کرد که ارزش‏های‏ اسلامی به‏طور غیرمستقیم مطلوبش بود.با ارتقا بخشیدن سیاست تفکر اسلامی به جاذبه‏ وسیع‏تر ارزش‏های سنتی و محافظه‏کارانه در جامعه‏ای که تمایل سیاسی به سمت راست است، حزب عدالت و توسعه قادر شد حمایت وسیع‏تری‏ را برای خود فراهم آورد که سکوی پرتابی برای‏ حضورش در رأس قدرت در سال 2002 شد.

بخشی از این تلاش،اجرایی ماهرانه شامل‏ جاذبه‏های هنرمندانه‏ای است که از خطوط طبقاتی عبور کرد.حزب عدالت و توسعه در میان زاغه‏نشینان آنکارا و استانبول(جایی که‏ اسلام‏گراها به خاطر مدیریت مؤثر و کارآمدشان‏ در ارائه خدمات اجتماعی مثل تقویت قانون،امحا و جمع‏آوری زباله‏ها شناخته شده هستند)،دارای‏ وجهه خوبی است.شعار«دموکراسی محافظه‏کار» حزب عدالت و توسعه(عبارتی که اردوغان آن را به«دموکراسی اسلامی»ترجیح می‏دهد از ترس‏ اینکه مبادا اتحادیه اروپا و ارتش ترکیه آنها را متهم به تئوکرات بودن کنند)درعین‏حال برای‏ «ببرهای آناتولی»خوشایند و مطلوب است؛ مسلمانان باایمان و خوشبخت بخش خصوصی‏ جدید که«سرمایه‏داری سبز»آنها پایه‏های‏ بورژاوزی مستقل را بنا می‏نهد،برای اینکه بتواند با اسلام‏گراهای سنتی نیز همراه باشد.حزب‏ عدالت و توسعه،بیشتر در باب موضوعات سکولار (مثل نقد اسرائیل)پرهیاهو و جنجالی ظاهر می‏شود تا اینکه در مورد دغدغه‏های محض مذهبی‏ این‏گونه عمل کند.

محدودیت‏ها و مسئولیت‏های قدرت

احتمالا ترکیه درحال‏حاضر پیشرفته‏ترین‏ مثال دموکراسی اسلامی است اما این فرایند در کشورهای دیگر نیز وجود دارد.حتی در مرحله‏ اولیه‏اش نیز واضح است که منطق رقابتی محض‏ موروثی در سیاست باز،دموکراسی اسلامی را به‏ جلو می‏راند؛به‏ویژه در جاهایی که دموکراتیزاسیون‏ استمرار آن رقابت آزاد را از طریق انتخابات مجدد و مکرر تضمین کرده است.احزاب نهادینه شده،یک‏ بخش خصوصی قوی و سالم و فرایند دموکراتیک‏ موجود(حتی یک فرایند سخت و مشکل‏دار)مواد لازمی هستند که باید باهم ترکیب شوند.اگر دموکراسی اسلامی بر آن است که ریشه دوانده و شکوفا شود،دموکراسی اسلامی فراهم آورنده تعهد به اعتدال در جهان اسلام است.

همین‏که اسلام‏گراها خودشان را در مواجهه‏ با پویایی دموکراتیک اسلامی می‏بینند،این‏گونه‏ درمی‏یابند که به‏گونه‏ای فزاینده درحال‏ روبه‏رو شدن با تغییر یا رنج بردن از حاشیه‏نشین شدن‏ هستند.یک مثال در این مورد،همان فتوای اخیر آیت اللّه سیستانی است که در آن عنوان داشت‏ واجب است که زنان عراقی برای دادن رأی به سر صندوق‏های رأی بروند حتی اگر شوهرهایشان با این امر مخالف باشند.او سعی کرد تا به زنان نشان‏ دهد که این یک وظیفه دینی است که این‏گونه‏ عمل کنند.آیت اللّه سیستانی خود به عنوان طرفدار اصلی کاندیداهای جبهه شیعه متحد بود.مسلم‏ است که الزام برنده شدن در انتخابات بزرگ‏ترین‏ مرجع و رهبر شیعی عراق را واداشته است تا نه‏تنها از اعطای حق رأی زنان دفاع کند بلکه از این حق‏ که زنان می‏توانند از مردان‏شان سرپیچی کنند نیز حمایت می‏کند.

سرانجام این دموکراسی اسلامی است که برای‏ کلیت جهان در برابر اسلام‏گرای خشونت‏آمیز و رادیکال،خاکریز و سنگری کارآمد فراهم می‏آورد.

دموکراسی اسلامی مدلی را برای تغییر عمل‏گرایانه فراهم می‏آورد؛این تغییر نیز به نوبه‏ خود،طلایه‏دار اندیشه و عمل لیبرالی‏تر اسلامی‏ خواهد بود و نه دنباله‏رو آن.